

بقیه از شماره قبل

شرح حال رشید وطواط

(بقلم میرزا عباسخان اقبال آشتیانی)

و همچنین دو قطعه ای که در تاریخ جهانگشای جویسی ج ۲ ص ۱۱ مندرج است و مایک قطعه از آنرا سابقاً نقل کردیم و قطعه دیگر را هم بعد ذکر خواهیم کرد .

گویا بالاخره هم بر اثر همین گونه ناله ها که امارات صدق و بی گناهی از آنها نمایانست اتسز خوارزمشاه بزودے رشید را بار دیگر مورد لطف خود قرار داده و بر سر شغل سابق بر گردانده است و استنباط این مطلب از یکی از مراسلات رشید میشود که از خراسان به صدر الائمه ضیاء الدین نوشته و در آن مراسله میگوید که بمعیت اتسز خوارزمشاه بتاریخ نیمه ذی الحجه ۵۴۸ ه از بیابان (مفازه) (۱) گذشتیم و خیمه و رایت در فاصله بین شهرستان (۲) و نسا افراشتیم و این در ایامی بوده است که ترکان غزسلطان سنجر را اسپر کرده بودند و خراسان در آتش انقلاب و هرج و مرج می سوخت و اتسز بدعوت خاقان رکن الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن بغرا

(۱) در متن چاپی رسال عربی رشید (ج ۴ ص ۴۵) اشتباهاً بجای (المفازه) که مقصود از آن ریگزار بین بحیره خوارزم و کوههای شمالی خراسانست (المفازه) چاپ شده

(۲) شهرستان شهر کوچکی بوده است نزدیک نسا و انتهای ریگستان جنوبی خوارزم و همین نقطه است که محمد بن عبدالکریم شهرستانی صاحب کتاب الملل والنحل منسوب بآوست (منجم البلدان ۴۴۳ ج ۳)

خواهر زاده سلطان سنجر که در مدت اسیری او بتخت سلطنت نشسته برای دفع غزها بخراسان آمده و در نسا مقیم شده بود عطا ملک میگوید :

خوارزمشاه بخوشان استوا (۱) آمد و خاقان رکن الدین هم از نیشابور بدانجا آمد و ملاقات کردند و طریق موالات سپردند و مدت سه ماه مصاحب یگدیگر بودند و در اصلاح فساد ملک کوشیدند روزی خوارزمشاه جشنی ساخت و خاقان رکن الدین را حاضر کرد و در مدح ایشان از قصیده و طواط این بیت ایراد می افتد

جمعه همچنانک بیک برج در دوسعد * در یک سرای پرده میمون دوشهریار
بعد از آن خوارزمشاه رنجور شد تا شب نهم جمادی الاخره سنه ۵۰۱ ه
گذشته شد و نخوت و تبختر و تکبر از سر او بیرون رفت و رشید الدین و طواط
بر سر جنازه او میگریست و بدست اشارت بدو میکرد و میگفت :

شاها فلک از سیاست می لرزید * پیش تو بطعم بندگی می برزید
صاحب نظری که جاست تادرنگرد * نا آن همه مملکت بدین می ارزید (۲)
از شرح فوق میفهمیم که رشید لا اقل از تاریخ نیمه ذی الحجه ۵۴۸ ه
دو باره در خدمت اتسز داخل شده و چون تاریخ بروز که دورت بین او
و اتسز بعد از محرم سال ۵۴۷ ه بوده معلوم میشود این ایام سزدی زیاد طولی
نکشیده است .

رشید و طواط بعد از اتسز لا اقل در یک قسمت عمده از دوره پسرش
ایل ارسلان (۵۰۱ - ۵۶۸) بهمان ثقل سابق برقرار بود و چون این

(۱) استوا نام قدیم ولایت خبوشان یعنی فوجان حالیه است و فوجان لغتی است مغولی

که از عهد استیلائی نامزد پسران معمول شده

(۲) تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۳۰-۱۳۱

پادشاه نیز در گذشت و فرزندش سلطان تکش در دو شنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۵۶۸ در خوارزم بر تخت خوارزمشاهی نشست هر کس از شعرا و بلغا در نهیت او خطاب و اشعار آوردند رشید الدین وطواط را که در خدمت آباء اوسن از هشتاد گذشته بود بمحفظه پیش او آوردند گفت هر کس بر قدر خاطر و قریحه نلفیق نهیتی کرده اند و من بنده را سبب ضعف بنیت و کبرسن قوس از کار فرومانده است بر رباعی که سیدل نبرک نظم افتاده است اختصار میرود :

جدت ورق زمانه از ظلم بهشت * عدل بدرت شکستهها کرد درست
ای بر نوقبای سلطنت آمده چست * هان تاچه گئی که نوبت دولت تست (۱)
از یکی از مراسلات عربی رشید جنبین بر می آید که ایل ارسلان در اواخر سلطنت و یا سلطان تکش در ابتدای جلوس بمناسبت همین کبرسن و ضعف بنیه رشید را از خدمت معاف داشته و او باقامه مراسم طاعت و عبادت مشغول شده است (۲) و احتمال گئی دارد که صدور اجازه معافی او از طرف سلطان تکش شده باشد چه رشید مدتی از دوره سلطنت هفده ساله ایل ارسلان را بخدمت وزارت رسائل و ریاست دارالانشاء خوارزم مشغول بوده و در یکی از مراسلات عربی خویش مدت اقامت خود را در خوارزم چهل و یکسال میگوید (۳) اگر ابتداء خدمت او را بخوارزمشاهیان چنانکه سابقاً نوشتیم سال انتصاب اتسز بخوارزمشاهی یعنی سال ۵۲۲ بهگبریم چهل و یک سال بعد از آن مقارن میشود با ۵۶۳ که سال دوازدهم از سلطنت ایل ارسلان

(۱) جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۸

(۲) مجموعه رسائل عربی وطواط ج ۲ ص ۲۸

(۳) مجموعه رسائل عربی وطواط ج ۱ ص ۷۰

است ازین تاریخ بعد معلوم نیست که رشید تا چه مدت دیگر در خدمت داخل بوده و چه وقت بامر خوارزمشاه از کار کناره گرفته است

در اوقاتی که وطواط در گوشه عزلت معتکف شده است و از امور دیوانی دست شسته بود و گویا کسیکه جای او را گرفته و بمقام او نشسته بوده رشید را در اختیار این رویه ملامت و حاشیه و خدم او را استهزاء مینموده و با دوات و قلم رشید مکاتبه میکرد است وطواط باو مراسله اے مینویسد و باو توصیه میکند که اگر میخواهد منشی پادشاه باشد جهت خود دوات و قلمی تهیه نماید و پیش ازین اسباب آزار رشید را فراهم ننماید ضمناً حکایت خوش مزه از یک نفر خربنده نیشابورے برسپیل تمثیل در مراسله خود درج کرده که بمناسبت حسن عبارت و لطف مضمون یا قوت نیز آنرا در ضمن احوال رشید نقل نموده است (۱) در مدتی که رشید از بلخ وطن خویش مفارقت جست و بگفته خود دور از عشیره و حیران در شهری دور دست و غریب زیست میکرده همه وقت نسبت بخراسان و دوستان خود در بلخ اظهار تعلق مینموده و بر فراق ایشان تأسفا میخورده چنانکه میگوید :

فدای بلخ دل من که روضه ارمست	حاریم او با مان همچو بیضه حرمت
همه سعادت بلخ و همه عبادت او	که بیضه حرمت و چو روضه ارمست
چنین مفاخر آن خطه را بسست و لیک	همه بجنب وجود ضیاء الدین عدمست
پناه دوده حیدر که از سیاست او	مفاخر عربست و تظاهر عجمست
بزرگوارے فرزانه و خداوندے	که پیش در گه او پشت آسمان بجمست
بلند همت او همچو چرخ مرفوعست	بزرگ مجلس او همچو کعبه محترمست

(۱) رسال عربی وطواط ج ۲ ص ۹ - ۱۲ و مهجم الادباص ۹۳ بعد ج ۷

بهر کسی که نهد در طریق دین قدمی
 بهلم و حالم و سخا و وفا و عدل و حیا
 ضیاء دین پیمبر تو آن سر افرازی
 معالقت بفرخنده **كلك** میمونت
 هر آنکه پیش تو هم چون قام بسرنرود
 بنظم و نثر در الفاظ تو همه نکته است
 ضمیر ناصح صدرت خزانه طربست
 منم که تاز جناب تو دور ماندم
 ز شوق، مجلس و هجر رخ نوام دل و چشم
 عنای طبع من و روح روح من بی تو
 همیشه ناگه حدو است و صف هر موجود
 دل تو شاد و رخ تاز با دگر بر چرخ
 و این امام ضیاء الدین صدر الائمہ را که از بزرگان ادبا و شعرا و فضلاء
 مقیم باخ بوده چنانکه از اشعار و رسائل رشید بر می آید در حق و طواط
 حقوق نعمت و تربیت بسیارست و در یکی از رسائل **که** رشید باو نوشته
 همه چیز خود را از شهرت و مکنت و نظام و ثمر از صدر الائمہ میداند و
 پس از **تو ک** باخ برادر جوان خود **نجیب الدین** عمر را در آن شهر تحت سر
 برستی و عنایت او گذارده بوده است (۱) و رشید را در مدح او بعربی و
 فارسی مدایحی است **رسال جامع علوم انسانی**
 وقتی و طواط برائے دیدن مادر پیرنایینای خود خوارزم را ترک گفته
 و بدیدار خود آن ضعیفه رامسرور کرده بوده و چون میخواستہ است مراجعت
 نماید مادرش از این بابت سخت بی تابی مینموده و بر فراق پسر میگریسته است

(۱) رسائل عربی و طواط ص ۳۷ ج ۲

رشید وصف حال او را میگوید و یکی از مخدومین خود که گویا همان صدر الائمہ ضیاء الدین است خطاب مینماید :

صدرا بفر تو که نهشتم بهم خود
زانها نیم که بر در هر کس کنم قرار
از بهر خرقه‌ای نکشم خرقه‌های این
گرمال نیست هست مرا فضل بی شمار
بل فضل به مرا که بسی در شاهوار
آرم بفضل موب حشمت بزیر چنک
من کرده خویشتن سره از فضل و آنگهی
لؤلؤ چه قدر دارد اندر صمیم بحر
کارے کنم که ماندم از مکر مات اثر
خواهم شدن چو تیر ازین جاسوی عراق
بگشاده چون دوات باوصاف نودهن
مسکین ضعیفه والدہ گنده بیرمن
دارد سری گران زدل و خاطری سبک
جانش رسیده در کف تیمار من لب
چون تار ریسمان تن او شد نزار و من
پوشیده رفت خواهم از و کز گریستن
یارب چه گونه صبر کنند در فراق من
هستش دلی شکافته چون نار و از عنا

عرض کریم را بهوے در کف هوان
همچون سگان ز بهر یکی پاره استخوان
وز بهر لقمه نخورم غصه هائے آن
ورسیم نیست هست مرا علم بی کران
بل عام به مرا که بسی گنج شایگان
دارم بعلم مرکب دولت بزیر ران
در گنج خانه مانده چو بر خایه ما کیان
گوهر چه قیمت آرد از رمیان کان (۱)
جائی روم که باشدم از حادثات امان
با قامتی ز بار عطاے تو چون کمان
بر بسته چون قلم بشنا هائے تو میان
بر خود همی بیچند ازین غم چو خیزران
دارد دلی سبک ز غم و اندھی گران
کارش رسیده از غم تیمار من بجان
بسته که جا شوم یکی تار ریسمان
بر بندد اشک دیده او راه کاروان
آن طبع ناشکیبش و آن شخص ناتوان
روئی چو مغز نار و سرشکش چو ناردان

از زخمهای پنجه و از باد های سرد
 شبهای تیره راز بسی گفت خواهد او
 حالی شگفت دیده ام امروز من از او
 شد ناگهان ز عزم من آگاه و ز جزع
 فرزند دیده تو ازین گونه بی وفا
 گر حق این ضعیفه بیچاره نیستی
 در مجلس ما-و ک مرا باشد مقرر
 غبنا و حسرتا که رساند بمن همی
 چندین هزار آفت و یک ذره منفعت
 ای گشته شرع را بهمه تقویت ضمین
 تیمار آن ضعیفه چو رفتم نکو بدار
 تا شرح داده های تو گویم بهر زمین
 جز من که گفت داند مدح ترا سزا
 آنم که در دویق تازی و پارسی
 آن پیشوای معرکه دانشم که من
 از صوت من خجل شود ابحان عندلیب
 حسان کجاست تا که در آموزش سخن
 گو بدار نتیجه همین دور ماندن از خدمت
 انسر خوار ز مشاهده طرف بی مهری

(۱) حدائق السعیر ص ۱۳۰

(۲) مقصد خاندان نبی است که این صدر موضوع قصیده نیز از آن دودمان بوده

چنانکه در ابتدای قصیده میگوید:

از آل و دودمان نبی و وصی نبوی و نادر جهان گر است چنین آل و دودمان

این پادشاه قرار گرفته رشید در بیان حال مادر خود و علت این دوری خطاب با تنسز میگوید :

بشنو از احوال من بختی که خود احوال تو
 از حجاب هفت گردون کرده قدر تو گذر
 بنده صدر تو ام پرورده در گاه تو
 در ثنای تست صیت من بگیتی مشتهر
 نظم شکر تو دهم چون هنی آرم در ضمیر
 جز هوای صدر تو شوقی ندارم در دماغ
 مادر می دارم ضعیفه داعی ایام تو
 نور چشم و زور جسم او ر بوده یکسره
 موی او گشته ز آفات جهان چون نسترن
 از طپانچه گشته رخسارش چونار و پس برو
 گر نبودی در داین بی چشم مر حومه مرا
 از بساطت فردگی ماندی لب من یک نفس
 ماضعیمان آمدیم ا کنون و در حکم تو ایم
 گر بداری کس نخواهد گفت چون کردی چنین

گر برانی کس نخواهد گفت چون کردی چنان

خان و مان دادم بیاد و هست امید من آنک

سازم اندر حوزة خاک جنابت خان و مان

و گویا سفر و طواط جهت دیدار مادر خود و دور ماندن او از خدمت

انسز در موقعی بوده است که این پادشاه بخراسان لشکر کشیده و تا حد

قوچان حالبه و حوالی عراق عجم پیش آمده بود یعنی در ۵۴۸ - ۵۴۹ چه

وطواط در ابتدای همین قصیده بفتوحات اتسن در عراق اشاره میکند و میگوید :
 خسرو از زخم تیغ تو در اکناف عراق * ماند خواند ناظرانرا تا گه محشر نشان
 رشید و طواط با شاه غازی نصره الدین رستم بن علی بن شهریار بن قارن
 ۵۳۳ — ۵۵۸ (۱) از بزرگترین اسپهبدان باوندیه طبرستان مناسبات دولتی داشته
 و او را مدح میگفته و از او صلوات و وظایفی در یافت میکرده است
 و این پادشاه هر سال ۵۰۰ دینار و دستار و جبه با اسبی زین و ستام کرده
 برای وطواط بخوارزم میفرستاده است صاحب تاریخ طبرستان یعنی بهاء الدین
 محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب سه قصیده عربی را که وطواط در مدح شاه
 مازندران گفته در کتاب خود آورده است (۲).

از شرح حال و طواط بیش ازین اطلاعی بدست نیامد اگر مجموعه
 رسائل فارسی او یا لا اقل چند رساله ای که از او در لنین گراد در طی
 مجموعه از مراسلات عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان و غیره مضبوطست در
 دسترس نگارنده این سطور بود شاید معلومات دیگری نیز راجع باحوال مؤلف
 حدائق السحر فراهم میامد و فات رشید را چنانکه سابق هم اشاره کردیم یاقوت
 در ۵۷۳ مینویسد و صاحب روضات الجنات و حاجی خلیفه (در پاره اے
 مواضع) (۳) نیز که از یاقوت نقل کرده اند متابعت او را نموده اند
 ولی نقی الدین کاشی و دولتشاه ۵۷۸ را تاریخ فوت او دانسته اند و ما قول
 یاقوت را ترجیح دادیم

(۱) وفات ابن اسپهبد را ابن الاثیر در ربیع الاول سال ۵۶۰ مینویسد ولی گویا صحیح
 قول صاحب طبرستانست که آنرا در فروردین ۵۵۸ و در سن ۶۰ میدانند (رجوع کنید به
 Ed. Browne, ibn isfandiyyar's Hist of Tabaristan 249 و مجالس المؤمنین
 قاضی نورالله شوشنری چند یا نهم از مجالس هشتم)

(۲) ترجمه تاریخ طبرستان با انگریسی بقلم پرفسور برون ص ۶۲-۶۵

(۳) از جمله در ذیل غرر احوال و حدائق السحر و حمد و ثنا (درین مورد اشتباه ۶۷۳
 چاپ شده) و ابکار الافکار